

شهر شادمانه به مثابه اجتماع گرایی: نگاهی به «اجتماع آینده» در اندیشه جورجواگامبن

مختار نوری*
فرزاد آذرکمند**

چکیده

جورجو آگامبن، فیلسوف سیاسی و اجتماعی ایتالیایی از جمله متفکران انتقادی معاصر است که با نقد قانون، دولت و حاکمیت به واکاوی اصول حاکم بر سیاست معاصر در غرب می‌پردازد. پژوهش حاضر می‌کوشد ضمن بازخوانی اندیشه سیاسی - اجتماعی این متفکر به این پرسش پاسخ دهد که «رویکرد انتقادی آگامبن از چه مؤلفه‌هایی تشکیل شده و جامعه مطلوب وی دارای چه عناصر و نشانه‌های عملی مشخصی در عرصه سیاست و اجتماع است؟». در پاسخ این فرضیه مطرح شده است که «جامعه مطلوب آگامبن بر مبنای نقد پیوند خشونت و قانون و بازسازی تجربه زبانی در اجتماع آینده بنا شده است». برای بررسی فرضیه مذکور از روش توصیفی-تحلیلی بهره گرفته شده است. یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که رویکرد آگامبن دارای وجه ایجابی قابل توجهی است که با نقد پیوند خشونت و قانون و ایجاد طرحی برای اجتماع آینده، حیات طبیعی را بر مبنای تجربه زبان بازسازی می‌کند و آن را وارد حیطه سیاست می‌کند. جامعه مطلوب آگامبن، راهکاری عملی برای ورود طردشدگان، نظیر مهاجران، رنگین پوستان، گروه‌های قومی، زبانی، دینی و جنسی محسوب می‌شود، زیرا با طرد «امر استثناء» به عنوان قاعده و قانون به دنبال بازگشت به عناصر زبانی مادرانه است. جامعه مطلوب آگامبن را می‌توان «شهر شادمانه» نامید که نوعی «اجتماع گرایی» گسترده برای پذیرش تفاوت‌ها در عصر تسلط دموکراسی لیبرال است.

کلیدواژه‌ها: جورجواگامبن، حیات طبیعی، حیات سیاسی، اجتماع آینده.

* دانش‌آموخته دکترای علوم سیاسی - اندیشه سیاسی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران. (نویسنده
مسئول) nouri.mokhtar63@gmail.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد. azarkamand.farzad@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۱۱

۱. مقدمه

یکی از مشخصه‌های اصلی نظریه‌های انتقادی معاصر نقد عناصر محوری دموکراسی لیبرال در غرب است. هر کدام از این نظریات بر وجهی از این نظام انتقاداتی را وارد ساخته‌اند. اصحاب مکتب فرانکفورت، اجتماع‌گرایانی همچون مایکل والزر، السدیر مک‌ایتایر، چارلز تیلور، مایکل سندل، نوربرت یاس و ... از جمله متفکرانی هستند که هر یک به شیوه خاصی پایه‌های محکمی برای اجتماع‌گرایی معاصر بنا نهاده‌اند. این متفکران هر کدام به نحوی تلاش نموده‌اند تا با انتقاد از زوایای مختلف لیبرال دموکراسی، ابعاد توتالیتری آن را برملا سازند. از این جهت، رویکرد اجتماع‌گرایان معاصر رقیبی جدی برای اندیشه‌های لیبرالی محسوب می‌شود که بیش از پیش در حال ساختن جامعه‌ای با محوریت اهمیت «اجتماع» در برابر زوال «فردگرایی» هستند. اجتماع‌گرایان زوال اخلاقی جامعه معاصر را به سیاست‌های فردگرایانه و سودمحور شدن اخلاق و سیاست لیبرالی نسبت می‌دهند.

در همین زمینه، متفکران چپ نو نیز با الهام‌گیری از انتقادات مطرح شده، دیدگاه‌های سلبی و ایجابی خود را مطرح می‌کنند. یکی از این دیدگاه‌ها به جورجو آگامبن تعلق دارد. این متفکر منتقد و حتی رادیکال نیز یکی دیگر از متفکران معاصر است که انتقادات متعددی علیه مبانی فلسفی و اخلاقی لیبرال دموکراسی غربی وارد می‌سازد. نام آگامبن بیش از هر چیز با «هوموساگر»، «زیست سیاست»، «زبان و مرگ»، و «امر استثناء» پیوند خورده است. وی در زمره متفکران چپ نو به حساب می‌آید که برخلاف متفکران انتقادی معاصر، ریشه مشکلات جامعه سیاسی معاصر را تا زمان یونان باستان جست‌وجو می‌کند و بر این عقیده است که شالوده‌های سیاست مدرن در غرب همچنان با تکیه بر مفهوم «دولت-شهر» یونان باستان اداره می‌شود. به همین دلیل، مطالعه آثار و دیدگاه‌های آگامبن یکی از ضرورت‌های نظریه پردازی در حیطه اندیشه سیاسی معاصر است که می‌تواند راهی برای ارائه الگوی مطلوب در «عصر پس‌سیاست» فراهم آورد.

در این راستا، پژوهش حاضر به چنین ضرورتی پی برده است تا با بررسی دیدگاه‌های آگامبن، هم ایده‌های انتقادی وی را در سنت فلسفی غرب مورد بررسی قرار دهد و هم اینکه با کندوکاوی در آثار وی، جامعه مطلوب وی را منقح سازد. به نظر می‌رسد آگامبن در زمره معدود متفکرانی در حوزه متفکران انتقادی و چپ نو به شمار می‌رود

که ایده‌ای‌جایی قابل توجهی دارد. بنابراین می‌توان جامعه مطلوب مدنظر وی را جایگزینی برای کاستی‌های دموکراسی لیبرال در عرصه‌های حقوقی-سیاسی تلقی کرد.

۲. چارچوب نظری

با توجه به موضوع مطرح شده و نیاز نظری پژوهش، بررسی برخی دیدگاه‌های متفکران انتقادی، پست‌مدرن، چپ‌نو و اجتماع‌گرایان در زمینه انتقادات علیه دموکراسی لیبرال و سنت فلسفی غرب ضرورت دارد. متفکران انتقادی معاصر غالباً با این رویکرد به نقد دموکراسی لیبرال می‌پردازند که این مکتب سیاسی-اجتماعی، نه تنها اسطوره‌ها را از بین نبرده، بلکه خود بدل به اسطوره‌ای سهمگین‌تر شده و نوعی توتالیتراریسم جدید محسوب می‌شود. بنابراین، فرق شایان نظام توتالیتر با حکومت‌های استبدادی و خودکامه گذشته، استفاده نظام توتالیتر از فشارهای اقتصادی و تکنولوژیک و به کارگیری ظاهر افکار عمومی است. حکومت‌های توتالیتر و جبار امروزی، دیگر به «حق الهی» متشبث نمی‌شوند، ولی ادعا دارند که اراده راستین توده‌های مردم و «کشور واقعی» را نمایندگی می‌کنند (گوریان، ۱۳۹۰: ۳۳۶). اما آنچه محل اختلاف است این که نظام‌های سیاسی توتالیتر در چه بستر و شرایطی ظهور کرده‌اند؟ به عبارتی، مهم‌ترین علل ظهور نظام‌های توتالیتر در قرن بیستم چیست؟ متفکران گوناگون در پاسخ به این سؤال، پاسخ‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. برخی از آنان، فقدان پایه‌های دموکراتیک را عاملی برای ظهور توتالیتراریسم می‌دانند و برخی نیز پا را فراتر گذاشته و «روشنگری» و «عقل مدرن غربی» را عامل اصلی ظهور نظام‌های توتالیتر معرفی کرده‌اند.

متفکران انتقادی و در رأس آنان کسانی مانند آدورنو و هورکهایمر بر این عقیده هستند که عقل «همسان‌ساز» غربی مهم‌ترین دلیل ظهور توتالیتراریسم در قرن بیستم است. این متفکران در نقد روشنگری معتقدند از دید روشنگری هر آنچه با قاعده و قانون محاسبه و سودمندی سازگار نباشد، امری مشکوک است. تا هر زمان که روشنگری بتواند، فارغ از هرگونه سرکوب خارجی، بسط و توسعه یابد، مهار آن ناممکن است. ولی طی این فرایند، روشنگری با ایده‌ها و تصورات خود از حقوق بشر دقیقاً همانطور رفتار می‌کند که با کلیات تفکر باستانی. هرگونه مقاومت فکری که سر راه اش سبز شود، صرفاً با افزایش نیروی آن یاری می‌رساند و این از آن روست که روشنگری حضور خود را در اسطوره‌های کهن باز می‌شناسد. همه اسطوره‌هایی که علیه روشنگری فراخوانده می‌شوند، به لطف به کار گرفته شدن در مقام استدلال و برهان، وادار می‌گردند به اصل

عقلانیت تیزابی و خورنده که روشنگری بدان متهم است، گردن نهند. روشنگری خودکامه و تام‌گرا (totalitarian) است (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۸۹: ۳۴-۳۳). از سوی دیگر، نمی‌توان مدرنیته یا روشنگری را نماینده واقعی آزادی و خودمختاری فردی تلقی کرد. چه این که سویه انضباط مدرنیته نیز همواره راه را بر آزادی‌های فردی و اجتماعی محدود می‌کند. بنابراین مدرنیته غربی سویه‌ای دوگانه دارد: یکی آزادی و دیگری انضباط. این نکته را پتر واگنر به خوبی بیان می‌کند: «انضباط نیز پا به پای آزادی در تثبیت و استقرار مدرنیته نیز نقش داشته است. اگر گفتمان آزادی، جدای از تمام جرح و تعدیل‌ها، در بیش از دو قرن که از مدرنیته می‌گذرد همواره حاضر بوده است، منطقی است بگوییم که گفتمان آزادی ویژگی‌های مهمی از جوامع مدرن را بر ما آشکار می‌سازد. البته گفتمان آزادی هرگز از همراهی گفتمان منتقد رقیب بی‌بهره نبوده است؛ گفتمان انضباط» (واگنر، ۱۳۹۴: ۳۱). به عبارتی ساده، گفتمان روشنگری علیرغم همه زوایای مثبتش دارای ابعاد منفی فراوانی است که مهم‌ترین نشانه‌های آن گسترانیدن سایه توتالیتراریسم و انضباط بر همه ابعاد زندگی بشری است. بعد از متفکران انتقادی، کسانی مانند فوکو، دریدا، بودریار، لکلائو و موف و ... انتقادات متعددی علیه ایده روشنگری و به طریق اولی دموکراسی لیبرال وارد ساختند. ما در اینجا به دیدگاه‌های فوکو و باومن اشاره می‌کنیم.

به باور فوکو، شکل‌گیری پدیده‌هایی مانند دولت، حکومت، علوم انسانی، رژیم حقیقت و ... در غرب تابع گفتمان‌ها و تبارشناسی خاصی است که الزاماً با مسأله مهمی به نام قدرت پیوند خورده‌اند. چنان‌چه وی می‌داند: «من به این نکته توجهی دقیق دارم که هر رابطه انسانی تا حدی یک رابطه قدرت است. ما در جهانی از روابط دائمی استراتژیک تحول می‌یابیم (فوکو، ۱۳۹۱: ۱۵۷). بنابراین قدرت به صورت جزئی و البته دائمی همواره در مناسبات اجتماعی و سیاسی انسان‌ها ساری و جاری است. در چارچوب این دیدگاه، مراقبت و تنبیه انسان‌ها به گونه‌ای مدرن و البته نامحسوس صورت می‌گیرد و این دستاورد فلسفه غرب برای تغییر شکل اعمال قدرت بر انسان است. بنابراین تبارشناسی علوم انسانی در غرب نشان می‌دهد این علوم نیز بدین منظور پدید آمدند تا شیوه خاصی از اعمال قدرت را اجرا کنند. یک سیاست اعمال قدرت بر بدن، روشی برای مطیع و سر به راه کردن توده‌های انسانی (Foucault, 1975: 356). فوکو برای رهایی از این وضعیت انضباط‌گونه، پیشنهاد می‌کرد که به نسبت قدرت،

مقاومت صورت گیرد تا صدای «تفاوت»ها همچنان شنیده شود. چه این که از نظر وی، هر جا که قدرت هست مقاومت نیز هست (Foucault, 1990:95).

زیگمونت باومن نیز از جمله متفکرانی است که نظم نوین سرمایه‌داری را چیزی جز سیطره زندگی کالایی بر روابط و مناسبات بشری نمی‌داند. به باور باومن، اغواگری ابزار اصلی ادغام (بازتولید سلطه) در جامعه‌ای مصرفی است. اغواگری هنگامی امکان‌پذیر می‌گردد که بازار موفق می‌شود مصرف‌کنندگان را به خود وابسته سازد. وابستگی به بازار از طریق نبودن مهارت‌هایی (مهارت‌های فنی، اجتماعی، روانی و وجودی) حاصل می‌آید که مستلزم استفاده از کالاهای بازاری نیستند؛ این نابودی هرچه کامل‌تر باشد، مهارت‌های تازه‌ای که طبعاً حاکی از ابزارهای عرضه شده در بازارند ضروری‌تر می‌شوند. وابستگی به بازار هنگامی تضمین و خودتداوم بخش می‌شود که مردان و زنان، که اکنون مصرف‌کنندگان نمی‌توانند کار و بار زندگی خود را بدون هماهنگی ساختن خویش با منطق بازار پیش ببرند. بسیاری معتقدند که «نیازآفرینی» بازار نهایتاً به معنای آفرینش نیاز به بازار است. مهارت‌های تازه اجتماعی، روانی و وجودی مصرف‌کنندگان چنان است که فقط روی کالاهای بازاری قابل اجراست؛ عقلانیت، اکنون به معنای توانایی تصمیم‌گیری درست در زمینه خرید است، در حالی که شوق قطعیت با این اعتقاد سیراب می‌شود که تصمیم‌های درستی درباره خرید گرفته شده است (باومن، ۱۳۸۵: ۱۸۴). در نهایت، انتخاب عقلانی کالاها و اتخاذ تصمیم‌های «سراسری» بر مبنای عقل به همان چیزی منجر می‌شود که رویه‌ای «همسان» بر جامعه را شکل می‌دهد و جامعه را در چنبره نیازهای کاذب و تجملی نگه می‌دارد. رویکردهایی مشابه آنچه باومن و فوکو بیان می‌کنند با اندکی تفاوت در نزد سایر متفکران انتقادی، چپ‌نو و پست‌مدرن بیان شده است. لبّ کلام این دیدگاه‌ها این است که روشنگری و خرد غربی علیرغم همه وعده‌هایش به سرکوبی و نادیده گرفتن تفاوت‌ها منجر شده است. جورجو آگامبن نیز از زوایای دیگر به مسأله همسان‌نگری لیبرال دموکراسی و به‌طور کلی سنت فلسفی-سیاسی غرب پرداخته است.

۳. اندیشه سیاسی - اجتماعی جورجو آگامبن

جورجو آگامبن (۱۹۴۲-) از مهم‌ترین متفکران انتقادی معاصر و سنت فلسفی چپ نو به شمار می‌رود که انتقادات متعددی علیه نظم دموکراسی لیبرال و به‌طور کلی فلسفه سیاسی غرب مطرح می‌کند. آگامبن متفکری پیچیده است و نمی‌توان دیدگاه‌های وی را

به سادگی در یک قالب گنجانید. با این حال، نظام اندیشه وی دارای مؤلفه‌ها و نشانه‌هایی است که می‌توان در حیطه انتقادات وی از سنت فلسفی غرب و همچنین ارائه راهکارهای وی برای بهبود وضعیت سیاسی و اجتماعی جوامع معاصر بدان‌ها اشاره کرد.

۳-۱. انتقادات آگامبن بر فلسفه سیاسی غرب

به باور آگامبن در تاریخ فلسفه غرب (از زمان ارسطو تا به امروز) تفکری در غرب شکل گرفت که «زیست سیاست» را بر همه ارکان حیات بشری برتری داده و تسلط همه جانبه‌ای بر حیات بشری پیدا کرده است. زیست سیاست به عقیده آگامبن عنصر دیرینه فلسفه غرب است که نه تنها در عصر مدرن وجود دارد که ریشه‌های اصلی آن به یونان باستان باز می‌گردد. چنان چه وی معتقد است: «یونانیان میان زندگی سیاسی (bio) و زندگی طبیعی (zoe) تمایز قائل می‌شدند و زیست سیاست را بر حیات طبیعی مرجح می‌پنداشتند. از نظر آگامبن، نظام سیاسی غربی ما نتیجه جفت شدن دو مؤلفه ناهمگون است، جفت شدن یک عقلانیت سیاسی-قضائی با یک عقلانیت اقتصادی-دولتی، جفت شدن «فرم خاصی از قانون» با «فرم خاصی از دولت». هرچقدر هم که این دو جزء قیاس‌ناپذیر باشند، اما بازهم انسجام متقابلی را به یکدیگر اعطا می‌کنند» (آگامبن، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۶-۲۲۵).

از نظر آگامبن، زیست سیاست آن چنان بر زوایای آشکار و پنهان زندگی انسان معاصر اثر گذاشته است که امکان تفکیک آن از قانون وجود ندارد. قانونی که ضامن اجرایی شدن زیست سیاست به شمار می‌رود، در صدد سیاسی کردن امور زندگی بشر بر می‌آید. نکته مدنظر آگامبن این است که قانون و سیاست در غرب به طور پیچیده‌ای در هم آمیخته شده‌اند و همین مسأله باعث کنار گذاشتن حیات طبیعی از عرصه‌های سیاسی و اجتماعی شده است. آگامبن به طور ضمنی این پیام را می‌دهد که در سنت فلسفی غرب، شهروندان می‌بایست در زیر چتر حیات سیاسی گردهم آیند. بنابراین «پشت دروازه‌های پولیس، شهری است» که حیوانات، خدایان و اسطوره‌ها نمی‌توانند وارد آن شوند. آگامبن این مسأله را دشواری سیاست معاصر می‌داند، زیرا از نظر وی، نظم طبیعی دنیای بزرگی است که حذف آن توسط زیست سیاسی و قانون در فلسفه سیاسی غرب، بسیاری را از صحنه سیاست دور کرده است. بدتر اینکه این رویه در قالب قانون بر همه عرصه‌های سیاست سایه افکنده است. حتی این اختیارات و تصمیمات از نظر

وی: «با حالتی انسان‌دوستانه به سازمان‌ها و پلیس اعطا شده است» (Agamben, 1996: 18).

انتقاد آگامبن این است که در چارچوب سنت فلسفی غرب، تجارب کودکی، عقلانیت غیرغربی، پناهندگان، مهاجران و دگراندیشان جایی در زیست سیاسی ندارند. این دشواری بدین دلیل است که قانون و قواعد در غرب برآمده از «وضعیت استثنائی» هستند. وضعیت استثنائی از نظر آگامبن در لحظات خاص و در نقاط عطف شکل می‌گیرد و با فراروی از قواعد و قوانین، خود به قوانین اثرگذار تبدیل می‌شوند. در وضعیت استثنائی، دیگر خبری از قانون نیست. «در واقع این لحظه‌ای است که هیچ مبنای قانونی برای تصمیمات دیده نمی‌شود، مگر تصمیماتی خودسرانه و شخصی» (Humphreys, 2006: 680). در شرایط استثنائی نقش حاکم برجسته می‌شود. وی در شرایط اضطراری (استثنائی) تصمیماتی اتخاذ می‌کند که تناقضی اساسی در قانون دموکراسی غربی ایجاد کرده است. بدین معنا که در زمان شرایط بحرانی و استثنائی، مرز میان اختیارات قانونی و بیرون از قانون نامعین است و این تصمیمات استثنائی است که از یک جهت بر قوانین برتری می‌یابند و حتی بدتر اینکه خود نیز بعدها به قوانین تبدیل می‌شوند. بدین ترتیب، آنچه عجیب می‌نماید و مخالف سیاست‌های دموکراتیک است، نوعی «استثنا کردن» در عرصه‌های سیاسی است. بنابراین «این موضوع به خوبی نشان دهنده عقلانیت فاشیسم و توتالیتیر بر سیاست‌های دموکراسی لیبرال است» (Svirsky, 2016: 13).

توضیح اینکه، قانون و حاکمیت در غرب به دلیل اتکا بر «امر استثناء» و همچنین سیطره زیست سیاسی و بر زیست طبیعی، جایگاهی برای قانون‌گذاری دموکراتیک باقی نمی‌گذارد و قانون شخصی حاکم (قوه مجریه) را بر شهروندان تحمیل می‌کند. بنابراین قوانین استثنائی نه توسط قوای مقننه، بلکه توسط قوای مجریه به اجرا گذاشته می‌شوند و آنان با انجام امور استثنائی (یعنی بیرون از قانون)، عملی را انجام می‌دهند و سپس آن را به صورت قاعده و قانون در می‌آورند. از نظر آگامبن: «جنگ جهانی اول مقارن شد با اعلام وضعیت استثنائی در اکثر دول متخاصم... طی همین دوره بود که قانون‌گذاری استثنائی (exceptional legislation) با دستور قوه مجریه (که امروزه کاملاً برای ما امری کاملاً آشناست) بدل به رویه‌ای معمول در دموکراسی‌های اروپایی شد» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۳۸). چه اینکه در وضعیت استثنائی، قانون بی محتوا وارد حیطه حیات می‌شود (میلز، ۱۳۹۳: ۱۰۰).

آگامبن با بسط مفهوم وضعیت استثنایی به سایر حیطه‌ها، سیاست معاصر را چیزی جز وضعیت استثنایی نمی‌داند که همه روزه بر مبنای تأسیس قواعد حقوقی-سیاسی، دیگران را مورد سرکوب قرار می‌دهند. از این منظر، سیاست معاصر چیزی شبیه به رفتارهای نازی‌ها در زمان نگه داشتن یهودیان در اردوگاه‌ها است. به بیان وی: «چنان-چه یکی از قانون نازی‌ها، نگه داشتن یهودیان و کولی‌ها در اردوگاه‌های اسارت بوده است که حتی به کشتن آنان نیز منجر می‌شد» (Agamben, 2008: 93). بنابراین وضعیت استثنایی با ایجاد قواعد و رویه‌های حقوقی-سیاسی، خشونت بی حد و حصری بر جوامع امروزی وارد می‌سازد. به تعبیر سوریسکی: «آگامبن در لابلای مدیریت سازمانی و فرهنگ سیاسی، لایه‌های خشونت را مورد بررسی قرار می‌دهد» (Svirsky, 2016: 8). وضعیت استثنایی به دلیل آنکه بر مبنای قواعد و قوانین از پیش تعیین شده نیست، نوعی «حیات برهنه» (Bare Life) را پدید می‌آورد که محتوای قانونی چندانی ندارد و زندگی را در حالت تعلیق دائمی گرفتار کرده است. آگامبن برای آن که مصداق‌های حیات برهنه را در عصر مدرن نشان دهد به سراغ آوارگان جنگی، پناهندگان سیاسی و اجتماعی، مهاجران، گروه‌های به حاشیه رفته و... می‌رود. زیرا، اردوگاه‌های مهاجرین نمونه روشن حیات برهنه به شمار می‌روند. به زعم آگامبن، «شکاف هر دم عمیق‌تر میان تولد(حیات برهنه) و دولت-ملت همان واقعیت جدید سیاست دوران ماست و آن چه ما آن را اردوگاه می‌نامیم، همین انشقاق است. در تناظر با یک نظم بدون مکان‌یابی (یعنی وضعیت استثنایی که طی آن قانون به حالت تعلیق در می‌آید)، اکنون شاهد یک مکان‌یابی بدون نظم‌ایم (یعنی اردوگاه به مثابه مکان دائمی استثناء). نظام سیاسی، دیگر صور حیات و هنجارهای حقوقی را در یک مکان متعین سامان نمی‌دهد، بلکه نظام سیاسی در بطن خود حاوی نوعی مکان‌یابی برهم زنده مکان (dislocating localization) است که از این نظام پیشی می‌گیرد و در آن عملاً هر شکلی از زندگی و هر هنجاری را می‌توان به اسارت گرفت. اردوگاه که مقصود از آن تحقق نوعی مکان-یابی برهم زنده مکان است، همان چارچوب پنهان آن سیاستی است که ما هنوز در آن به سر می‌بریم» (آگامبن، ۱۳۹۰: ۵۱).

اما اجزای حیات برهنه در اندیشه انتقادی آگامبن عناصری هستند که نه از قانون سودی می‌برند و نه امکان‌رهایی از آن را پیدا می‌کنند. حیات برهنه آن‌گونه که آگامبن توصیف می‌کند موجوداتی‌اند که از خودشان و اصالت‌شان جدا شده‌اند و تابع قوانین بیگانه می‌شوند. پناهندگان، مهاجران بهترین نمونه‌های حیات برهنه هستند. برای مثال هنگامی که

آنان در زمره شهروندان مطلوب به حساب نمی‌آیند، تابع قانون نیز می‌شوند تا به عنوان برهم زندگان نظم زیست سیاسی تحت قواعد و قوانین دربیایند. هرچند برهنه شدگان خلاف قواعد زیست سیاسی اقدامی انجام نداده‌اند، ولی جرم‌شان این است که بیرون از قانون (بخوانید دولت/شهر یونان باستان و دولت/ملت مدرن) قرار گرفته‌اند. پس دو راه برای آنان می‌ماند: «اول اینکه مرزشان با حیات سیاسی مشخص شود (تفکیک؛ به عنوان عناصر محذوف)، دوم، برای نظم‌پذیری تابع قوانین و قواعد سیاسی درآیند (وجه ایجابی و کاربرد انحصار مشروع زور). همه اقدامات سلبی و ایجابی از سوی حاکمیت به سراسر بخش‌های جامعه تسری می‌یابد. خلاصه کلام اینکه، حاکم همان نقطه تمیزناپذیری میان خشونت و قانون است، آستانه‌ای که از آن، خشونت به دل قانون پا می‌نهد و قانون به دل خشونت» (آگامبن b، ۱۳۹۲: ۶۵). به زعم آگامبن، قانون و خشونت در غرب نقاط اشتراک فراوانی دارند و هریک در حمایت از دیگری عرصه را بر دیگران «متفاوت» تنگ‌تر می‌کنند. «از این جهت، راز محوری سیاست، نه حاکمیت، که دولت است؛ نه خدا که فرشتگان او؛ نه شاه که وزیر او؛ و نه قانون که پلیس است - که [این دو نیمه با هم] شکل می‌دهند و به راه می‌اندازند» (آگامبن c، ۱۳۹۲: ۲۲۵).

انتقاد دیگر آگامبن بر فلسفه سیاسی غرب این است که دوگانگی‌های کاذب و مصنوعی قانون/زندگی طبیعی، بربریت/تمدن، دولت شهر/بیرون شهر، و فرهنگ/بی‌فرهنگ، ساخته‌های بنیادین فلسفه غرب است که در چارچوب آن، حیات واحد آدمی را از هم می‌گسلد و زیست‌سیاست را بر بالای قله می‌نشانند. آگامبن مخالفت دولت‌های غربی با پناهندگان، آوارگان جنگی و مهاجران و طرد آنان را به این دلیل می‌داند که: «اگر در نظام دولت-ملت‌ها، پناهنده معرف عنصری چنین برهم زننده آرامش است، خاصه از آن‌روست که پناهنده یکپارچگی فرضی هویت را در این دولت‌ها زیر سؤال می‌برد. پناهنده با شکاف انداختن بین انسان و شهروند، و بین تولد و ملیت، افسانه بنیادگذار حاکمیت را دچار بحران می‌کند» (آگامبن، ۱۳۹۰: ۳۱). بنابراین در دل نظام سیاسی دولت-ملت، هیچ فضای مستقلی برای خود انسان از آن حیث که انسان است و قطع نظر از هر صفت و خصوصیتی [نظیر شهروند] در کار نیست. کمترین گواه این مدعا این واقعیت است که حتی در بهترین دولت‌های ملی، فرد پناهنده همواره منزلت و وضعیتی موقتی دارد، چندان که دو راه بیشتر پیش روی خود نمی‌بیند؛ یا باید به تابعیت دولتی تازه درآید یا باید به وطن خویش بازگردد. در چارچوب قوانین دولت-ملت، چیزی به نام شأن و منزلت انسان بماهو انسان [قطع نظر از شهروند بودن یا نبودن]

اصلاً قابل تصور نیست. بدین دلیل که دولت-ملت، از این حیث، دولتی است که nativity یا همان تولد (یعنی حیات برهنه انسان) را شالوده حاکمیت و اقتدار خویش می‌سازد. این است معنای (نه چندان ابهام آمیز) سه بند نخست اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ (آگامبن، ۱۳۹۰: ۳۱-۳۰). به عبارتی ساده‌تر، شهروندی غرب مبتنی بر اعلامیه های شهروندی است که آنان نیز برگرفته از مفاهیمی نظیر ملت (nation) هستند که ریشه در nativity یا همان عنصر تولد دارند و این مسأله به صورتی سیستماتیک، مانع جذب پناهندگان، حاشیه‌نشینان، سیاه‌پوستان و... می‌شود. شهروندی غرب، اساس خود را بر حیات برهنه یا همان تولد گذاشته است و غیرتولد یافتگان را شهروند محسوب نمی‌کند. همچنین حیات برهنه به عنوان پایگاه مشترک «تفاوت»ها همواره مورد هجوم زیست سیاسی قرار می‌گیرد.

همچنین آگامبن با نقد سکون و یکنواختی حاکم بر فلسفه غرب، آن را پایان یافته می‌بیند، زیرا با توجیه ایدئولوژی مدنظر خود همه را به سکوت و تبعیت از خود وا می‌دارد. به بیان وی: «پایان، تنها صفتی است برای دین، فلسفه، سیاست و تاریخ که شکل این بی‌حوصلگی را فرهنگی می‌کند. در ارتباط‌های ما نیز سکون شیءگونه بی-حوصلگی، خود را در انحای مختلفی نمایش می‌دهد» (آگامبن، ۲۰۱۳: ۲۵).

۳-۲. راه حل آگامبن

آگامبن در کنار انتقادات همه جانبه‌ای که علیه سنت فلسفی و سیاسی غرب مطرح می‌کند، پیشنهادات و راه‌حل‌های خود را برای اصلاح و بهبود وضعیت موجود ارائه می‌دهد. پیشنهادات آگامبن که می‌توان از آنان به عنوان «جامعه مطلوب» نیز نام برد، دارای عناصر مختلفی است که بیش از همه تبدیل امر استثناء به قانون و قواعد را به چالش می‌کشد. زیرا از نظر وی، وضعیت استثنائی که عرصه قانون و سیاست را به گونه‌ای خشونت‌آمیز و ناعادلانه به پیش می‌برد، باعث گسترش نابرابری‌ها و نادیده گرفتن تفاوت‌ها در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی شده است. به این دلیل که زیست سیاسی، همه حوزه‌های مختلف را به زیر سیطره خود درآورده است و تا زمانی که پیوند قانون و امر استثناء وجود دارد، گریزی از آن نیست. از نظر وی: «امروزه نه تنها زندگی، بلکه مرگ نیز سیاسی شده است» (Ozpolat, 2017: 28). این نادیده گرفتن‌ها به طور مشخص در سیاست‌های عملی دولت‌های غربی نیز نمایان است. قانون شهروندی

پسالیبرالی می‌بایست برای «معلق شدگان» حقوقی را در نظر بگیرد. زیرا آنان در عین اینکه به حال خود رها شده‌اند، تابع هیچ قوانینی نیستند. به طور مشخص نظر آگامبن این است که «این سیاست امروزه در داخل اردوگاه‌ها دنبال می‌شود و در قبال مهاجرین، زندان‌های شکنجه‌ناظر ابو‌غریب، گوانتانامو به کار گرفته می‌شود» (Svirsky, 2016: 3).

ارائه راه‌حل از نظر آگامبن می‌بایست معطوف به این مسأله باشد که حیات طبیعی را وارد عرصه سیاست کند؛ عرصه شهروندی به نفع همگان تغییر و اصلاح شود؛ مبنای تصمیمات، اختیار و آزادی همه شهروندان صرف‌نظر از تفاوت‌های قومی، نژادی و زبانی باشد و زبان کودکی به عنوان امری مشترک مبنای تفاهم و برابری قرار گیرد. همچنین به هم پیوستگی قانون و امر استثناء از بین برود و اراده و اختیار شهروندان به عنوان مبنای تصمیمات در نظر گرفته شود. وضعیت‌های استثنایی با فراروی حاکمان از رویه‌های قانونی ایجاد شده است و امروزه به صورت قانون درآمده‌اند و همین مسأله پیوند میان سیاست، قانون و خشونت را نیز بیشتر کرده است. همچنین قانون و سیاست در غرب بهم پیوسته هستند و از این‌رو نمی‌توان تفکیکی میان آنان قائل شد. به این دلیل که آنان با پیوند یافتن با یکدیگر، زندگی (حیات حیوانی) را کنار گذاشته‌اند و به اصطلاح در یک وضعیت استثنایی قرار داده‌اند. به تعبیر هومفریس: «زندگی در راستای تسلط قانون رها شده است» (Humphreys, 2006: 680). بدین ترتیب، سیاست معاصر از نظر جورجو آگامبن، چیزی جز وضعیت استثنایی نیست. بدین معنا که پیوند قانون و حاکمیت در عرصه سیاست غرب باعث شده تا وضعیت استثنایی به عنوان ابزاری برای سیاست تبدیل شود و این رویه تا به امروز نیز ادامه دارد.

در جامعه مطلوب آگامبن ابتدا می‌بایست بر نارسایی‌ها و کاستی‌های سنت فلسفی غرب فائق آمد و سپس رویکردهای جایگزینی برای بهبود آنان ارائه داد. در ابتدا از نظر وی، برای رهایی از دویارگی‌های بیوس/زوئه می‌بایست زبان مشترک انسانی را مورد توجه قرار دهیم. به عبارت دیگر، «آن تجربه‌ای از تفکر که در این جا مدنظر است، همواره تجربه یک توان مشترک یا همگانی است. اجتماع و بالقوگی بی‌هیچ باقیمانده‌ای با هم یکی می‌شوند، زیرا ذاتی بودن یک اصل اجتماع‌گرا نسبت به هر بالقوگی در حکم یکی از کارکردهای خصلت ضرورتاً بالقوه هر اجتماعی است» (آگامبن، ۱۳۹۰: ۲۲).

۳-۲-۱. جامعه مطلوب آگامبن: شهر شادمانه یا اجتماع آینده

اجتماع آینده (The Coming Community) در اندیشه آگامبن به عنوان ایده ایجابی وی شناخته می‌شود که می‌تواند با عناوین دیگری نظیر شهر شادمانه (Happy City) یا اجتماع شادمانه (Happy Community) نیز انطباق پیدا کند. این ایده برای فراروی از رویکردهای موجود در عرصه‌های فلسفی و حقوقی-قانونی غرب مطرح شده است و می‌تواند ایده‌ای برای متفکران اجتماع‌گرا و انتقادی نیز محسوب شود. اجتماع آینده در اندیشه آگامبن نام یکی از آثار وی نیز محسوب می‌شود که به دنبال همسان‌گریزی است و در قالب «تکینگی» مطرح می‌شود. در جامعه مطلوب آگامبن: «تکینگی این همانی ندارد، و با توجه به یک مفهوم، معین نمی‌شود، اما صرفاً هم نامعین نیست، بلکه تنها از طریق نسبتش با یک ایده، یعنی کلیتی از تمام امکاناتش معین می‌شود» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۷۷).

عنصر دیگر جامعه مطلوب آگامبن از بین بردن «وضعیت استثنایی» است که با فراروی از قانون، خود قانونی برای طرد دیگران تولید می‌کند. وجوه سیاسی و مشخص وضعیت استثنایی، قوانین سرکوب‌گرایانه برای پناهندگان در کشورهای غربی است. آگامبن چنین بیان می‌کند: «ما نباید فراموش کنیم که قبل از هر چیز اردوگاه‌های امروزی اروپا به عنوان فضاهایی ساخته شده‌اند که پناهندگان را کنترل کنند» (Agamben, 2008: 93). بنابراین در جامعه مطلوب آگامبن، طرد وضعیت استثنایی منجر به ورود حیات طبیعی به عرصه سیاست و حکومت شده و قوانین حقوقی را به نفع آنان تغییر می‌دهد. آگامبن بر این باور است که در سایه آنچه وی «اجتماع آینده» یا «زندگی شادمانه» می‌نامد، جایی برای تسلط زیست‌سیاست وجود ندارد. بدین معنا که برای رهایی از سیاسی شدن زوئه، می‌بایست به زبان مشترک انسان‌ها رجوع کنیم و حیات طبیعی را به جایگاه اصلی خود بازگردانیم. آگامبن از این جهت یک تجدیدنظرطلب نیز خوانده می‌شود، زیرا به زیرکشیدن زیست‌سیاست ضربه‌ای سخت بر پیکره فلسفه سیاسی غرب است که دموکراسی‌های مدرن حیات و ممات خود را بر پایه آن بنا گذاشته‌اند.

به نظر می‌رسد در «شهر شادمانه» آگامبن خبری از سیطره قانون و دولت نیست. زیرا دولت در معنای واقعی خود چیزی جز تسری خشونت به بخش‌های مختلف جامعه نیست. به بیان آگامبن: «اگر امروزه قدرتی [potenza] اجتماعی وجود داشته باشد، این قدرت ضرورتاً باید تا اعماق ناتوانی و عجز [impotenza] خودش را ببیند، باید از هرگونه اراده به برنهادن یا حفظ کردن قانون سر باز زند، باید در همه‌جا پیوند میان

خشونت و قانون، میان موجود زنده و زبان را که بر سازنده حاکمیت است، در هم شکند» (آگامبن، ۱۳۹۰: ۱۱۵). از ایده‌های آگامبن این‌گونه مستفاد می‌شود که برای نجات «تفاوت»ها می‌بایست نافرمانی از حاکمیت را سرلوحه کار خود قرار دهیم. هنگامی که برای حفظ تفاوت‌ها به دولت رجوع می‌کنیم گامی اساسی برای سرکوب برداشته‌ایم. دولت هم تفاوت‌ها را حذف می‌کند و هم در نتیجه حیات برهنه قانون خود را بر حیات برهنه اعمال می‌کند. این قانون از خشونت پلیسی گرفته تا دادگاه، اردوگاه و کمپ‌های مهاجرین را دربر می‌گیرد. زندان گوانتانامو نمونه روشن حیات برهنه است که از آثار وضعیت استثنایی حاکم بر دموکراسی لیبرال نشأت می‌گیرد.

در شهر شادمانه، تضاد و آنتاگونیسم محور اصلی سیاست است و جایی برای گفتمان‌های مسلط وجود ندارد. سوژه می‌بایست دائماً در حال تضاد و دگرگونی باشد و از پذیرش قانون واحد سرباز زند. از نظر آگامبن شرط سیالیت سوژه این است که میان امر کلی و جزئی همواره یک تضاد برقرار باشد تا از ایستایی سوژه جلوگیری شود. این امر میسر نمی‌شود مگر اینکه با مرجع اصلی تکثر یعنی زبان رجوع کنیم. بنابراین خاستگاه تضاد فرد و کلی در زبان است (آگامبن، ۱۳۸۹: ۳۳). به همین منظور آگامبن پیشنهاد می‌کند که می‌بایست دوباره به زبان به عنوان مبنایی برای احیای حیات اخلاقی مشترک میان انسان‌ها رجوع کنیم تا زمینه‌هایی برای عدالت سیاسی و اجتماعی فراهم شود. زیرا زبان ماهیتی سیال و بازی‌گونه دارد و هویت‌های متشکر را در خود متجلی می‌سازد. به بیان کاترین میلز: «بازی متضمن گذار به عدالتی است که قابل تقلیل به قانون نیست» (میلز، ۱۳۹۳: ۱۸۹).

در اجتماع‌گرایی آگامبن، خبری از توتالیتاریسم نیست. زیرا تضاد بر سازنده هویت سوژه است و از ایستایی آن جلوگیری می‌کند. در شهر شادمانه، زندگی دویاره و مرزبندی شده میان زیست‌سیاست و زندگی طبیعی یکسره برخطاست. در اجتماع آینده آگامبن تفاوت‌ها برجسته می‌شوند. از این‌رو، «زندگی سعادت بار»ی که فلسفه سیاسی بناست بر پایه آن استوار گردد، دیگر نه می‌تواند حیات برهنه باشد، که حاکمیت آن را به منزله نوعی پیش فرض بر می‌نهد و مسلم می‌گیرد تا آن را به موضوع خودش بدل سازد، و نه زائده‌ای برای علم و زیست‌سیاست مدرن که امروزه همگان بیهوده در تلاش‌اند تا آن را مقدس سازند. از آن‌بیش، این «زندگی سعادت بار» باید در حکم نوعی «حیات بسنده» مطلقاً دنیوی باشد که به کمال قدرت خویش و کمال ارتباطی بودن

یا هم‌سانی‌پذیری خویش دست‌یافته است-حیاتی که دیگر حاکمیت و قانون هیچ سیطره‌ای بر آن ندارند» (آگامبن، ۱۳۹۰: ۱۱۷-۱۱۶).

آگامبن در شهر شادمانه خود به دنبال «احترام به دیگری» متفاوت است. زیرا عقیده دارد: «امروزه ما رویه متمایزی میان ما (شهروندان عادی) و پناهندگان و افراد بی‌خانمان می‌بینیم» (Agamben, 2008: 91). به همین دلیل، آگامبن سخت بر ایده زیست‌سیاست در غرب می‌تازد و برخلاف ارسطو هم خدایگان و هم حیوانات را با تکیه بر زبان مشترک به اجتماع آینده سوق می‌دهد. در اجتماع آینده خدایگان و اسطوره زائده-های اضافی نیستند، بلکه مکمل و نماینده دیدگاه‌های گوناگون هستند. وجه ایجابی اندیشه آگامبن نشان می‌دهد گذر از سرگشتگی مدرن نیازمند اجماع زبانی بر محوریت تضاد و تفاوت است تا اجماع عقلانی. بنابراین بازگشت به زبان کودکی و مادرانه، یکی از شاکله‌های اجتماع آینده محسوب می‌شود که توانایی ساختن بازی‌های متعدد را دارد. چه اینکه از نظر آگامبن «زبان وابسته به شرایط تاریخی و مکانی است که در طی گذر زمان حاصل شده است» (Agamben, 2004: 36).

همچنین در شهر شادمانه آگامبن، قانون به مثابه اسباب‌بازی کودکانه‌ای است که می‌بایست مورد تمسخر قرار گیرد. پیام آگامبن این است که قانون، حاکمیت، دولت-ملت، شهر-دولت اسباب‌بازی‌های بی‌مصرفی هستند که دیگر جذابیتی ندارند. چه این‌که از نظر آگامبن، روزی بشر با قانون بازی خواهد کرد، درست همانطور که کودکان با اشیاء بی‌مصرف بازی می‌کنند، آن‌هم نه به قصد احیای مصرف قانونی آنها بلکه به قصد رها ساختن خود از سیطره دائمی قانون که البته برگرفته از وضعیت استثنایی است. به بیان وی: «آنچه پس از قانون یافت می‌شود، نوعی ارزش مصرف جدید است که فقط پس از قانون زاده می‌شود. و مصرف نیز، که به قانون آلوده شده است، باید از قید و بند ارزش خویش رها گردد. رسالت مطالعه، یا بازی همین رهایی است. و این بازی سنجیده و همراه با مطالعه همان راهی است که به ما رخصت می‌دهد تا به آن عدالتی برسیم که بنیامین در یکی از قطعات انتشاریافته پس از مرگش آن را به مثابه وضعیتی از جهان تعریف می‌کند، که در آن جهان به منزله خیری پدیدار می‌شود که مطلقاً نمی‌توان آن را از آن خود کرد یا به قالب حقوقی درآورد» (آگامبن، ۱۳۹۲: ۱۷۱). پیام آگامبن روشن است: تجدیدنظر اساسی در مبانی قانونی-حقوقی حاکمیتی در غرب. به عبارتی ساده تا زمانی که حاکمیت در غرب بر مبنای حذف و ادغام از سوی زیست‌سیاست و

وضعیت استثنایی صورت می‌گیرد، تبعیض‌ها، سرکوب‌ها، طردها و نادیده گرفتن تفاوت‌ها امری محتمل خواهد بود.

اجتماع آینده آگامبن، نگاهی فرائزادی و فراقومیتی به انسان‌ها می‌اندازد و انسان‌ها را صرف‌نظر از تفاوت‌های جوامع به شهر شادمانه دعوت می‌کند. از این جهت، برخلاف سیاست غرب، شهروندان برای ورود به سیاست نیازی نیست از «هستی» خود و هر آنچه در گذشته داشته‌اند، دست بشویند. زیرا انسان‌ها علاوه بر حیات سیاسی، از حیات طبیعی (صفات مشترک طبیعی، عناصر احساسی، عواطف، عناصر نشانه‌ای) برخوردار هستند. به همین خاطر، آگامبن از مفهوم «هرچه» بهره می‌برد تا در چارچوب آن بتواند «خاص» بودگی را در سیاست نشان دهد. خاص بودگی و حفظ تفاوت‌ها بهترین راه برای درهم شکستن تسلط زیست‌سیاست است. با این حال، «هرچه با تکینگی ارتباط دارد، نه در بی‌تفاوتی آن نسبت به خاصیت مشترک (یعنی، نسبت به یک مفهوم: برای مثال، قرمز بودن، فرانسوی بودن، مسلمان بودن)، بلکه در همان طور که هست بودن آن. بنابراین، تکینگی از برهان دوجوهی دروغینی رها می‌شود که شناخت را وادار می‌سازد تا بین وصف‌ناپذیری فرد و معقولیت کلی یکی را انتخاب کند» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۲۸-۲۷). در چنین نظمی مرزبندی‌های کاذب و تصنعی میان نظم طبیعی و زیست‌سیاست از صحنه اجتماع رخت بر می‌بندند و جای خود را به تضادی واقعی می‌دهند که در چارچوب آن، نظم طبیعی (zoe) بدون آنکه در زیست‌سیاست حذف و یا ادغام شود به حیات شادمانه خود ادامه می‌دهد.

در اجتماع آینده آگامبن، عناصر غیرسیاسی شده (نظم نشانه‌ای، مادرانه، کودکانه و بیرون از قانون و حقوق شهروندی) نیز حائز اهمیت هستند و می‌بایست محترم شمرده شوند. از این منظر در جامعه مطلوب وی: ««هرچه» چهره تکینگی ناب است. تکینگی هرچه هیچ این‌همانی ندارد، و با توجه به یک مفهوم معین نمی‌شود، اما صرفاً نامعین هم نیست، بلکه تنها از طریق نسبتش با یک ایده، یعنی کلیتی از تمام امکاناتش، معین می‌شود. تکینگی به یک کل متعلق است، اما وجود وابسته می‌تواند توسط یک شرط واقعی بازنمایی شود: تعلق، این‌طور-بودن، در این‌جا، نسبت با یک کلیت خالی و نامعین است» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۷۷). به عبارتی ساده‌تر، انسان‌ها نقطه اتکایی مشترکی دارند که دغدغه‌ای فراتر از نظم دولت-ملت دارد. زبان مشترک و پایگاه اخلاقی مشترک نباید فدای حاکمیت، دولت-ملت، شهروند جامعه خاص و ... شود. به بیانی

دیگر، انسان‌ها به صرف داشتن زبان مشترک می‌توانند دیالوگ مشترک داشته باشند و فهم خود را از مسائل گوناگون روشن سازند.

اجتماع شادمانه آگامبن با نفی خشونت و برملا کردن سرکوب‌های ناشی از قوانین حقوقی - سیاسی فلسفه غرب، جامعه جدیدی را نوید می‌دهد. چه اینکه وی بر این باور است که نمونه مشخص زندگی خشونت آمیز در اردوگاه‌ها و نهادهای سیاسی مرتبط با اداره آنان نهفته شده است (Svirsky, 2016: 4). بنابراین برای رهایی از چنین بی‌عدالتی‌هایی، می‌بایست قوانین منبعت از وضعیت استثنایی را به بازی بگیریم و قوانین واقعی مردمسالارانه را به جای آنان بنشانیم. کاترین میلز به‌عنوان یکی از شارحان دیدگاه‌های آگامبن بر این باور است: «از نظر آگامبن، تنها راه فرار از زیست-سیاست معاصر نگاهی دوباره به مفهوم زندگی، فارغ از تمایز میان حیات‌برهنه و حیات‌سیاسی است، به طوری که سیاست آینده‌ای ممکن شود که دیگر بر شالوده حیات‌برهنه استوار نیست. با این تفصیل، روشن می‌شود که نظریه آگامبن در باب «شکل-زندگی» یا «زندگی شادمانه» نقش مهمی در نظریه سیاسی او ایفا می‌کند، که مبتنی است بر یافتن راهی جهت غلبه بر تحریم یا منع حاکم از طریق آشتی دادن بیوس و زوئه، و فیصله دادن به تنافر و جدایی‌شان» (میلز، ۱۳۹۳: ۱۲۱-۱۱۹).

خصوصیت دیگر اجتماع شادمانه آگامبن این است که در آن «مطلق اندیشی» وجهی از معنا ندارد و به بهانه پیروی از قوانین مطلق کسی را به اردوگاه نمی‌فرستند. زیرا سیالیت سوژگی و قائل شدن به بازی‌های زبانی، هر لحظه بازی جدیدی را به وجود می‌آورد که راه را بر تسلط قوانین حقوقی-سیاسی ابدی می‌بندد. درباره این جامعه نسبی‌گرایانه می‌توان گفت: «هیچ رفتار و شکلی از زیست بشری هرگز مقید به هیچ نوع رسالت زیست‌شناختی خاص و از پیش مقرر نیست، و هیچ قسم ضرورتی نیز بدان‌ها نسبت داده نشده است؛ برعکس، رفتارها و شکل‌های زیست‌بشری، هر قدر هم که معمول، تکراری، و به لحاظ اجتماعی الزام‌آور باشند، همواره خصلت نوعی امکان را حفظ می‌کنند» (آگامبن، ۱۳۹۰: ۱۶).

جامعه مطلوب آگامبن نشانه‌ای از مقاومت جدی در برابر سیاست‌های همسان‌ساز فلسفه غربی است که دیگر رهبر اجتماع شادمانه نیستند. بنابراین می‌توان: «تکینگی هرچه» حکایت از وجودی دارد که در برابر تمامی اشکال هویت (همسانی) مقاومت می‌کند، و هستی‌اش و مشخصاً «در-زبان-بودن» اش را یکسره از آن خود می‌کند. «تک‌بودگی هرچه» امکان تشکیل اجتماعی را می‌دهد که دیگر بر هویت همسانی یا «شرایط

مشخص‌تعلق» استوار نیست» (میلز، ۱۳۹۳: ۱۹۵). از این جهت در اجتماع شادمانه، هر هویتی برای خودش «خویشتنی» دارد و نمی‌تواند به بهانه اجماع عقلانی از خویشتن خودش اسطوره بسازد. اما دستیابی به اجتماع شادمانه آگامبن با دشواری‌هایی نیز روبرو است. چه این‌که از نظر مک کواین، «غلبه بر این سردرگمی‌های خونبار، نیازمند پژوهشی در امکانات حیات انسانی است؛ یعنی یک اخلاق و یک حیات سیاسی رها از قدرت مطلقه» (مک کواین، ۲۰۰۵: ۶۶). امری که دستیابی به آن همچنان با مقاومت‌هایی روبرو است. با این حال، آگامبن فرا رسیدن اجتماع شادمانه را نوید می‌دهد. از این منظر که «تضاد دوباره به سیاست برگردد». در این معنا، دغدغه اصلی آگامبن در جامعه شادمانه ایجاد بستری برای رویارویی اندیشه‌های گوناگون نیز می‌باشد. سیاست در جامعه مطلوب آگامبن نامتعین و ناتمام است و هر لحظه می‌توان شاهد بازی جدیدی بر مبنای سیالیت زبانی بود. زیرا در این جامعه مطلوب: «جنبش همان نامعین بودن و ناکامل بودن هرگونه سیاست است. سیاست در همه حال با گنگی و ناتمامی همراه است. از این منظر شعاری را که من به عنوان قاعده ای برای خودم ذکر کردم می‌توان در دل هستی‌شناسی تازه‌ای از نو صورت‌بندی کرد: جنبش آن است که اگر هست چنان است که گویی نبوده است، جنبش خود را کم دارد، و اگر نیست، چنان است که گویی بوده است، جنبش از خود بیش است. جنبش یعنی آستانه گنگی و بی‌مرزی میان قسمی مازاد و قسمی نقصان که مرز هر سیاست را در ناتمامی سازنده و قوام بخش آن سیاست مشخص می‌کند» (آگامبن، ۱۳۸۵: ۲۰). بنابراین، سیاست امری نامعین است و از این رو نمی‌توان سیاست و ایدئولوژی واحدی بر کل دنیا و مناسبات اجتماعی انسان‌ها حاکم نمود. شهر شادمانه آگامبن فارغ از مناسبات برتری‌جویانه خرد غربی بر همه خرده‌های بشری است و از این رو می‌تواند پیام مهمی برای «تفاوت»ها و «خاص بودگی» فرهنگی تلقی شود.

۴. نتیجه‌گیری

جامعه مطلوب آگامبن همانند سایر متفکران پاسخی به مشکلات و مسائل زمانه خویش است. وی دیدگاه‌های خود را در زمانه‌ای مطرح می‌کند که جنبش‌های مخالف نظم دموکراسی‌نماینده در حال جوانه زدن هستند و از این رو برای رهایی از سرگشتگی و تک قطبی شدن نظم جهانی به شیوه‌های متفاوت زیست می‌اندیشند. در همین راستا،

آگامبن با تبارشناسی از قوانین سیاسی-حقوقی غرب از زمان یونان باستان تا به امروز، نوعی وضعیت استثنایی می‌بیند که در آن، قوانین و قواعد حقوقی-سیاسی غرب نه در راستای دموکراسی و تحقق آزادی و عدالت، بلکه در راستای استبداد و دیکتاتوری به کار گرفته شده‌اند. این قوانین به‌طور مشخص در قوانین روم باستان، فرانسه انقلابی، جنگ داخلی آمریکا، حادثه یازده سپتامبر و حتی شکل‌گیری نظام‌های توتالیتر در آلمان و ایتالیا نمایان شدند و زمینه‌ساز وضع قوانینی بر مبنای اراده حاکمان و تبدیل آن به قواعدی عام برای جوامع مختلف شده‌اند که خود آغازی بر دیکتاتوری و استبداد در غرب است. به علاوه، در سنت فلسفی غرب، حیات طبیعی از عرصه زیست سیاسی دور نگاه داشته می‌شود و آنچه از حقوق شهروندی و شهروندی غربی مستفاد می‌شود، «غیریت»ها در آن جایی ندارند یا کمتر به عنوان شهروندانی واقعی به حساب می‌آیند.

بر همین اساس، آگامبن با گذر از قوانین حقوقی-سیاسی غرب به دنبال پی افکندن ساخت سیاسی جدیدی است که در آن، قانون به بازی گرفته می‌شود و با بازگشت به اصالت زبان و تجارب کودکی، شکل-زندگی بر مبنای حفظ تفاوت‌ها و پذیرش هویت‌های گوناگون معنا پیدا می‌کند. آگامبن بر عنصر زبان تأکید می‌کند. زبانی که می‌تواند محملی مشترک برای زیستن اخلاقی انسان‌ها و پیوند زدن عقلانیت بشری با تجارب کودکی و مادرانه تلقی شود. زبان همچنین می‌تواند با اتصال خود به نظم طبیعی و حیوانی، سیطره زیست سیاست را در حوزه‌های گوناگون به چالش بکشد و انسان‌ها را به اجتماعی شادمانه‌تر سوق دهد. در اجتماع شادمانه، پیوند قانون و دولت شکسته می‌شود و حاکمیت، دولت/ملت، قانون، شهروندی و... به مثابه اسباب بازی-های کودکانه‌ای تلقی می‌شوند که تنها به عنوان یک روایت گذرا تلقی می‌شود. اجتماع شادمانه نمی‌تواند توتالیتر باشد، زیرا تک بُعدی نیست و از شیوه‌های متفاوت زیستن استقبال می‌کند. تکیه اجتماع شادمانه بر پیوندهای زبانی، اقامتگاهی اخلاقی را بنا می‌سازد که مرزبندی‌های کاذب نظم طبیعی و سیاسی را به زباله‌دان تاریخ می‌اندازد. همچنین در چنین اجتماعی نیازی نیست که حیات طبیعی انسان‌ها، سنت‌های جوامع، ارزش‌های دینی، مذهبی، خانوادگی و پیوندهای اخلاقی با معیار عقلانیت تجربی تطهیر و پالایش شوند و یا اینکه در سایه زیست سیاسی ابتدا حذف و سپس ادغام شوند. آگامبن هشدار می‌دهد که شیوه‌های زیست متعددی در جهان وجود دارد و نمی‌توان قرائت لیبرالی غرب را معیاری نهایی تلقی کرد تا در زیر چرخ دنده‌های آن حیات طبیعی جوامع و گروه‌های مختلف به محاق برود. در این رویکرد تلاش برای ایجاد

جامعه‌ای متکثر و چندصدا دنبال می‌شود که جایی برای اقتدار زیست سیاست باقی نمی‌گذارد.

پی‌نوشت

۱. اجتماع آینده حتی نام یکی از آثار آگامبن است که بیش از همه دیدگاه‌های ایجابی وی را در زمینه سیاست و حکومت بیان می‌کند. در این اثر، متن معمایی اجتماع آینده در قالب مفهوم «تک بودگی هرچه» آمده است (میلز، ۱۳۹۳: ۱۴).
۲. حیات برهنه (Bare Life) در اندیشه آگامبن ناظر بر بعد طبیعی حیات است که توسط قانون زیست سیاسی نادیده گرفته شده است، اما توسط همان قانون اداره می‌شود. به عبارتی، حیات برهنه همان زوئه سیاسی شده است.
۳. وضعیت استثنایی (state of exception) از نظر آگامبن دیکتاتوری نیست (نه دیکتاتوری مشروطه، نه دیکتاتوری مطلقه، نه دیکتاتوری نیابتی و نه دیکتاتوری حاکم)، بلکه فضایی است عاری از قانون، یک جور منطقه آنومی که در آن تمام تعینات قانونی و مهم از آن، نفس تمایز میان امر عمومی و امر خصوصی و امر عمومی تعطیل و بی اثر می‌شوند (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۰۲).

کتاب‌نامه

- آدورنو، تئودور و هورکهایمر، ماکس (۱۳۸۹)، *دیالکتیک روشنگری؛ قطعات فلسفی*، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، چاپ چهارم، تهران، نشر گام‌نو.
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۵)، «جنیش»، ترجمه صالح نجفی، *روزنامه شرق*، چهارشنبه ۱۱ مرداد، سال سوم، شماره ۸۲۴، ص ۲۰.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۴)، «زمانی که باقی مانده است» در *از مصائب معنا؛ جستارهایی در فیلوسوفی، زمان و شعر*، ترجمه امیر کمالی، چاپ اول، تهران: نشر اختران.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۵)، *وضعیت استثنایی*، ترجمه پویا ایمانی، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۹)، *اجتماع آینده*، ترجمه محمدرضا قربانی، چاپ اول، تهران، نشر رخ داد نو.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۰)، *وسایل بی‌هدف؛ یادداشت‌هایی در باب سیاست*، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، چاپ دوم، تهران، نشر چشمه.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۲)، «والتر بنیامین در برابر کارل اشمیت» در *قانون و خشونت، گزیده مقالات: جورجو آگامبن و دیگران*، گزینش و ویرایش: مراد فرهادپور، امید مهرگان، صالح نجفی، چاپ سوم، تهران: نشر فرهنگ صبا.

- آگامبن، جورجو b(۱۳۹۲)، «قانون و خشونت: قدرت حاکم و حیات برهنه» در *قانون و خشونت*، *گزیده مقالات: جورجو آگامبن و دیگران*، گزینش و ویرایش: مراد فرهادپور، امید مهرگان، صالح نجفی، چاپ سوم، تهران: نشر فرهنگ صبا.
- آگامبن، جورجو c(۱۳۹۲)، «یادداشت‌هایی مقدماتی در باب مفهوم دموکراسی» در *نام‌های سیاست*، *گزیده مقالات: آلتوسر و دیگران*، گزینش و ویرایش: مراد فرهادپور، بارانه عمادیان و آرش ویسی، چاپ دوم، تهران: نشر بیدگل.
- باومن، زیگمونت (۱۳۸۵)، *اشارات‌های پست مدرنیته*، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران، نشر ققنوس.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱)، *ایران: روح یک جهان بی روح*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ هشتم، تهران، نشر نی.
- گوریان، والدیمار (۱۳۹۰)، «توتالیتاریسم» در *فلسفه و جامعه و سیاست*، گزیده و نوشته و ترجمه عزت-الله فولادوند، چاپ دوم، تهران: نشر ماهی.
- مک کویلان، کوین (۲۰۰۵)، *فلسفه، سیاسی است: حیات سیاسی در اندیشه جورجو آگامبن*، ترجمه حیدر طاهری، خردنامه نظریه‌ها، شماره ۲۳، صص ۶۶-۶۴.
- میلز، کترین (۱۳۹۳)، *فلسفه آگامبن*، ترجمه پویا ایمانی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- واگنر، پتر (۱۳۹۴)، *جامعه‌شناسی مدرنیته: آزادی و انضباط*، ترجمه سعید حاجی‌ناصری و زانیار ابراهیمی، تهران: نشر اختران.

- Agamben, Giorgio (1996), *Theory out of Bounds; Means Without End Note on Politics*, Translated by Vincenzo Binetti and Casare Casarino, University Of Minnesota Press.
- Agamben, Giorgio (2004), *The Open: Man and Animal*, Translated by Kevin Attell, Stanford University Press.
- Agamben, Giorgio (2008), *Beyond Human Rights*, Vol. 20. No. 15. **Social Engineering**, Minneapolis/ London: University Minnesota Press.
- Foucault, Michel (1975), *Surveiller et Punir*, Gallimard, Paris.
- Foucault, Michel (1990), *The History of Sexuality*, V 1: An Introduction, New York: Vintag Books.
- Humphreys, Stephen (2006), *Legalizing Lawlessness: On Giorgio Agambens State of Exception*, *The European Journal of International Law*. Vol. 17. No. 3. Pp 677-688.

شهر شادمانه به مثابه اجتماع‌گرایی: نگاهی به ... ۱۴۹

Ozpolot, Gurhan (2017), *Between Foucault and Agamben: An Overview the Problem of Euthanasia in the context of Biopolitics*, Beytuthikme Philosophy Circle, Beytuthikme Int Jour Phil 7 (2), pp 15-31.

Svirsky, Marcelo (2016), Giorgio Agamben on Violence, See discussions, Stats, and author profiles for this Publication *at: [www. Researchgate. Net/](http://www.researchgate.net/publication/285240243) publication/285240243.*